مراسم وداع با پیکر شهیدان نصیر باغبان، سرلشکر رشید و فرزندش

گفت‌وگوی «جوان» با همرزم سردار شهید محمدرضا نصیر باغبان که در تجاوز رژیم صهیونیستی به کشورمان به شهادت رسید

حاج رضا بیشتر از ایران در جبهه مقاومت شناخته می‌شد

■ علیرضا محمدی

سردار شهید محمدرضا نصیر باغبان را باید به واقع یکی از سربازان گمنام امام زمان(عج) دانست که عمری را در مسیر خدمت به نظام اسلامی و مردم ایران گذراند و سال‌ها در خارج از کشور و جبهه مقاومت اسلامی خدمت کرد. او به دلیل حضورش در قرارگاه برون مرزی رمضان و سپس نیروی قدس سپاه تا پایان عمر گمنام بود و کمتر کسی حتی از دوستانش اطلاع داشت حاج رضا چه سمتی دارد و در چه جایگاهی خدمت می‌کند. شهید نصیر باغبان معروف به محسن باقری، در آخرین سمت زمینی‌اش نماینده فرمانده کل قوا در اداره اطلاعات سپاه و همچنین معاون اطلاعات نیروی قدس بود که ۲۵ خردادماه همراه شهیدان سردار کاظمی و سردار محققی در حمله رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. گفت‌وگوی «جوان» با غلامعلی سخاوتی راد از همشهری‌ها و همرزمان قدیمی شهید را پیش‌رو دارید.

از چه زمانی با شهید نصیر باغبان آشنا شدید؟

ما بچه یک شهر و یک محله در دزفول بودیم و از طرف دیگر زمین‌های کشاورزی پدران‌مان نزدیک هم قرار داشت. به این ترتیب من از دوران کودکی او را دیده بودم و می‌شناختم. البته نه اینکه با هم دوست باشیم، چون حاج رضا حدود ۱۰ سالی از من بزرگ‌تر بود. من متولد اواخر سال ۴۸ هستم و اوایل انقلاب یک کودک ۹ یا ۱۰ ساله بودم، اما ایشان آن موقع یک جوان حدوداً ۱۹، ۲۰ ساله بود و از جوانان انقلابی شهر به شمار می‌رفت، بنابراین به دلیل فاصله سنی نمی‌توانم بگویم با او رفیق بودم. اواسط جنگ (سال‌های ۶۲ و ۶۳) که منزل ما در دزفول مورد اصابت موشک قرار گرفت، ما به محله اطراف مسجد نجفیه رفتیم. خانه پدری شهید نصیرباغبان هم نزدیک این مسجد بود. در آن مسجد او را بیشتر می‌دیدیم. البته نکته‌ای را عرض کنم که حاج رضا اوایل جنگ یا حتی می‌شود گفت قبل از شروع جنگ با بچه‌های رزمنده دزفول حشر و نشر داشت. بعد که وارد قرارگاه برون مرزی رمضان شد، کمتر او را می‌دیدیم.

پس از همان زمان عملیات برون مرزی می‌رفتند؟

شهید نصیرباغبان یک عمر در مأموریت‌های خارج از کشور به سر برد. بعد از جنگ که وارد نیروی قدس شد، همچنان روند حضورش در جبهه مقاومت را حفظ کرده بود. زمان جنگ یادم است که ایشان هرگاه به دزفول می‌آمد، در مسجد نجفیه یا جمع دیگری که بین بچه‌های رزمنده تشکیل می‌شد، از خاطرات حضورش در کردستان عراق سخن می‌گفت. قرارگاه رمضان کارش عملیات برون مرزی بود. پیش می‌آمد که رزمندگان این قرارگاه وقتی به عمق خاک دشمن در منطقه کردستان عراق یا نقاط دیگر می‌رفتند، ماه‌ها همانجا می‌ماندند و زمینه انجام یک عملیات برون مرزی یا ارتباط گیری با اکراد مخالف حکومت بعث عراق را مهیا می‌کردند. شهید نصیرباغبان هم از این قاعده مستثنا نبود. خاطرات ایشان از کردستان بسیار جالب بود. بعدها همین قرارگاه رمضان یکی از بخش‌های تشکیل دهنده نیروی قدس سپاه شد.

از خاطرات شهید نصیرباغبان در مقطع حضور در کردستان عراق چه مطالبی یادتان مانده است؟

یادم است یک‌بار تعریف می‌کرد برای عملیاتی به شمال عراق ورود کرده بودند. منطقه کوهستانی بود و با بارش برف، راه‌ها بسته شده بود، بنابراین شهید نصیرباغبان و همرزمانش مجبور شده بودند در همان مقری که داشتند بمانند. ایشان تعریف می‌کرد آذوقه همراه ما کمی برنج، رب گوجه فرنگی و روغن بود. هر بار مجبور می‌شدیم با همین سه قلم خوراکی که داشتیم یک جور غذا درست کنیم و تنوعی بدهیم. مثلاً یک‌بار رب را قاطی برنج می‌کردیم. بار دیگر برنج خالی می‌خوردیم. بار بعدی میزان رب و روغن را دستکاری می‌کردیم تا بلکه تنوعی به غذا داده باشیم. آن طور که حاج رضا می‌گفت، آنها در هر مأموریت برون مرزی که از طرف قرارگاه رمضان می‌رفتند، یک ماه، دو ماه یا حتی گاهی پنج، شش ماه در خاک دشمن می‌ماندند. همین مأموریت‌های طولانی مدت شهید نصیرباغبان باعث شده بود زمان جنگ خیلی کم به دزفول بیاید. من از اواسط جنگ به بعد کم‌کم سنم به جبهه رفتن قد داد و با بچه‌های رزمنده حشر و نشر داشتم. در بسیاری از مواقع در جمع‌های خودمان نبود حاج رضا را احساس می‌کردیم. از بس که ایشان به مأموریت برون مرزی می‌رفت و اصلاً در ایران نبود که بتوانیم او را ببینیم. یادم است یک‌بار در یکی از جبهه‌های دفاع مقدس وقتی داشتم از جاده‌ای عبور می‌کردم، ایشان را همانجا دیدم. شاید اولین و آخرین باری بود که خارج از دزفول و در فضای جبهه او را می‌دیدم.

قاعدتاً با مأموریت‌های طولانی مدتی که می‌رفتند، خانواده‌شان بیشتر از هر کسی نگران ایشان می‌شدند؟

بله همین طور است. من از سایر بچه‌ها شنیدم که یک‌بار شهید نصیرباغبان آن قدر دیر به خانه‌شان مراجعه کرده بود که مادر مرحومش به سپاه دزفول رفته و گفته بود چند ماه است از پسرم خبر ندارم. هر طور شده از ایشان خبری به ما برسانید. بچه‌های سپاه هم تلاش کرده و با پیغام‌هایی که این طرف و آن طرف گذاشته بودند نهایتاً توانسته بودند حاج رضا را پیدا کنند و بگویند تماسی با خانواده‌اش بگیرد.

مأموریت‌های برون مرزی حاج رضا بعد از جنگ هم ادامه داشت؟

بعد از جنگ ما ایشان را بیشتر می‌دیدیم. البته حاج رضا که با دخترعمویش ازدواج کرده بود، به دلیل شرایط کاری خانه‌اش را به تهران منتقل کرده بود، اما هرازگاهی به دزفول می‌آمد و با بچه‌های رزمنده جلسات دورهمی داشت. بعد از جنگ ایشان در نیروی قدس خدمت می‌کرد و تصاویرشان با حاج قاسم سلیمانی موجود است، اما برحسب تحولاتی که جبهه مقاومت داشت، گاهی کارشان سبک‌تر می‌شد و می‌توانست به دزفول بیاید. گاهی هم سرش شلوغ می‌شد و مثل دوران جنگ تا مدت‌ها پیدایش نمی‌شد. در یک مقطع که خبری از ایشان نداشتیم، برادر خانمش به ما گفت حاجی به افغانستان رفته است. موضوع به چند سال قبل برمی‌گردد. گویا ایشان در منطقه بامیان که شیعه‌نشین است برای مأموریتی رفته و چندین ماه آنجا مانده بود. برادر خانمش می‌گفت کلاً ارتباط‌مان با حاجی قطع شده و اصلاً نمی‌دانیم آنجا در چه حالی است و چه کاری انجام می‌دهد. منظورم از بیان این خاطره این است که حاج رضا بعد از جنگ هم از اینگونه مأموریت‌ها داشت، ولی به نسبت هشت سال دفاع مقدس فرصت بیشتری پیدا می‌کرد به دزفول بیاید و به دوستان قدیمی سر بزند.

در جلساتی که با بچه‌های دوران دفاع مقدس داشتند، چه مطالبی را مطرح می‌کردند؟

حاج رضا هم به دلیل حضورش در جبهه مقاومت و مأموریت‌های برون مرزی و هم به دلیل آگاهی و اطلاعات شخصی که داشت، بسیار آدم مطلعی نسبت به اوضاع کشور و منطقه بود، بنابراین وقتی به دزفول می‌آمد، نسبت به اوضاع و احوال منطقه صحبت‌هایی می‌کرد. هیچ وقت از کارش و آن چیزی که نباید، حرفی نمی‌زد، بلکه تحلیل‌هایی ارائه می‌داد یا روشنگری‌هایی می‌کرد. من به شخصه لحظه شماری می‌کردم تا ایشان به دزفول بیاید و سؤالاتی را که در ذهن داشتم از او بپرسم. بیشتر جلسات‌مان هم در مسجد بود. بچه‌ها مثل زمان جنگ دور هم جمع می‌شدند و با آمدن حاجی، جمع‌مان جمع‌تر می‌شد.

شهیدان حاج قاسم و حاج رضا در یک قاب

با توجه به حضور شهید نصیرباغبان در جبهه مقاومت، می‌توان گفت که ایشان هم رزمنده دفاع مقدس بود، هم مدافع حرم و هم اینکه نهایتاً به دست شقی‌ترین دشمنان اسلام یعنی صهیونیست‌ها به شهادت رسید؟

خلاصه زندگی او در یک کلام تعریف می‌شود. ایشان یک رزمنده مکتبی بود. یک سرباز ولایت و دین و میهن که عاشق خدمت به مردمش بود. شهید نصیرباغبان سال‌ها در دفاع مقدس در جبهه‌های مختلف جنگید. بعد از جنگ هم از افغانستان بگیر تا عراق، سوریه، لبنان و... حضور داشت. مدتی هم در کنسولگری ایران در بصره خدمت کرد. هر کاری و مأموریتی که به او محول می‌شد به بهترین شکل انجام می‌داد.

بعد از سال‌ها خدمت در جبهه‌های مختلف شده بود از خستگی بگوید؟

من که از زمان جنگ تا زمان شهادت او را می‌شناختم، هیچ وقت ندیدم و نشنیدم از خستگی حرفی زده باشد. همیشه امیدوار به آینده کشور و جبهه مقاومت بود. ایشان تحلیلش این بود که علت اصلی دشمنی امریکا با ما به جهت ایستادگی‌مان مقابل اسرائیل است. می‌گفت بحث هسته‌ای یا هر مسئله دیگر بهانه است و بحث اصلی امریکا با ما به دلیل وجود رژیم صهیونیستی است.

بارزترین خصوصیات اخلاقی حاج رضا را چه می‌دانید؟

همیشه لبخند بر لب داشت. شاید در برخی مواقع که موسم عزاداری یا مصیبتی بود ما لبخند حاج رضا را نمی‌دیدیم، در باقی مواقع همیشه یک لبخند ملیحی داشت که باعث جذب آدم‌ها می‌شد. به قدری متواضع بود که هر کسی را می‌شناخت، از پیر و جوان گرفته تا کودک کم سن و سال، خودش برای سلام و علیک پیشقدم می‌شد. می‌توانم بگویم تواضع کاملی داشت. خیلی‌ها که ایشان را نمی‌شناختند، فقط می‌دانستند که پاسدار است. اصلاً خبر نداشتند سمتش چیست. خود حاجی هم که اصلاً اهل تظاهر نبود، بنابراین مثل یک فرد گمنام می‌آمد دزفول و می‌رفت و هیچ وقت ندیدیم که عهده‌دار بودن سمت یا جایگاهی ذره‌ای از تواضع و سادگی ایشان بکاهد.

آخرین بار شهید نصیرباغبان را چه زمانی دیدید؟

چند ماه پیش خواهر ایشان مرحوم شده و حاج رضا برای مراسم خواهرش به دزفول آمده بود. کنار در مسجد که ایستاده بود برای اولین بار دیدم که عصا بردست دارد. گویا ترکش‌های دوران جنگ باعث شده بود عصا به دست بگیرد. این آخرین باری بود که ایشان را می‌دیدم. رفت و مدتی بعد با شروع تجاوز رژیم صهیونیستی و امریکا به کشورمان شنیدیم به شهادت رسیده است.

از قبل تصور می‌کردید روزی حاج رضا را در جمع شهدا ببینید؟

بعد از دفاع مقدس و پایان جنگ تحمیلی هشت ساله، تعدادی از دوستان و رفقای زمان جنگ بودند که همیشه فکر می‌کردم چرا جنگ تمام شد و اینها به شهادت نرسیدند. چون روحیات‌شان طوری بود که نمی‌شد تصور کنی این افراد با مرگ طبیعی از دنیا بروند. بعضی از آن دوستان بعدها بر اثر عوارض مجروحیت‌های جنگ مثل جراحات شیمیایی و... شهید شدند. حاج رضا هم از این دست افراد بود. ایشان یک عمر در لباس نظام خدمت کرده بود. بارها تا مرز شهادت رفته بود. عرض کردم مجروح جنگ هم بود و در هر کدام از مأموریت‌های برون مرزی امکان داشت دیگر برنگردد، بنابراین شاید بتوانیم به جرئت بگوییم که حیف بود بدون شهادت از این دنیا برود. نمی‌خواهم شعاری حرف بزنم، ولی واقعاً اینطور رزمنده‌ها که موی‌شان را در میادین جنگ سفید کرده بودند، لایق شهادت هستند و خدا هم به ندای قلب حاج رضا گوش داد و او را با شهادت برد.

سخن پایانی.

شهید حاج محمدرضا نصیرباغبان آدم گمنامی بود. بیشتر از داخل کشور، در جبهه مقاومت شناخته می‌شد. کمتر میدانی را می‌توانستی بیابی که شهید نصیرباغبان به آن ورود نکرده باشد. ایشان حتی زمان جنگ بوسنی و هرزگوین به این کشور نیز رفته بود. بعد از شهادتش متوجه شدم دوستی به نام شهید رسول حیدری داشته که از بچه‌های قدیمی قرارگاه رمضان بوده و اوایل دهه ۷۰ در بوسنی به شهادت رسیده است. حاج رضا علاقه زیادی به این شهید گرانقدر داشت و عاقبت خودش نیز با شهادت پیش دوستش رسول حیدری رفت.

شهید نصیر باغبان مشغول شرح منطقه عملیاتی به شهیدان حاج قاسم و ابومهدی مهندس

همرزم حاج رضا از رمضان تا بوسنی

شهید «رسول حیدری» همرزم سردار شهید محمدرضا نصیرباغبان بود. شهید حیدری یکی از چهار شهید ایرانی در بوسنی است که در میانه جنگ بوسنی به عنوان دیپلمات جمهوری اسلامی ایران به شهری در بوسنی مرکزی رفت. او با کوله باری از تجربه راهی این سفر شد.

رسول از بعد انقلاب و در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران همدان درآمد. او که اصالتاً اهل ملایر بود بعدها در تشکیل سپاه ملایر اثرگذار بود و مسئول اطلاعات سپاه این شهر شد که در آن دوره توانست ۱۵۰ نفر از نیروهای ضد انقلاب را دستگیر کند. مدتی در گیلانغرب و سرپل ذهاب با نیروهای بعثی جنگید و در چندین عملیات غرب کشور حضور فعال داشت. او در طول دوران دفاع مقدس مجموعاً ۶۵ بار حضور در جبهه را تجربه کرد که عمدتاً به عنوان نیروی اطلاعات بارها به شمال عراق و تا عمق خاک این کشور نفوذ کرد و گاهی برای شناسایی تا مرز سوریه نیز پیش رفت. شهید حیدری پس از جنگ تحمیلی وارد دانشگاه امام حسین (ع) شد و در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد. با شروع جنگ بوسنی به این کشور رفت و خیلی زود توانست بین نیروهای بوسنی جا بیفتد. حیدری سرانجام در سال ۱۳۷۲ همزمان با روز عید غدیر در شهر ویسوکو در کمین نیروهای کروات گرفتار شد و همراه دوست و همرزم بوسنیایی‌اش به شهادت رسید. او را اولین شهید ایرانی در بوسنی می‌نامند به همین واسطه سنگ نماد او و سه شهید دیگر ایرانی در بوسنی بر دیوار سفارت ایران در این کشور ساخته و نصب شد تا یاد و نام فداکاری و ایثار مردان سرزمین‌مان در قبال مسلمانان دیگر کشورها از یادها نرود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۸۲

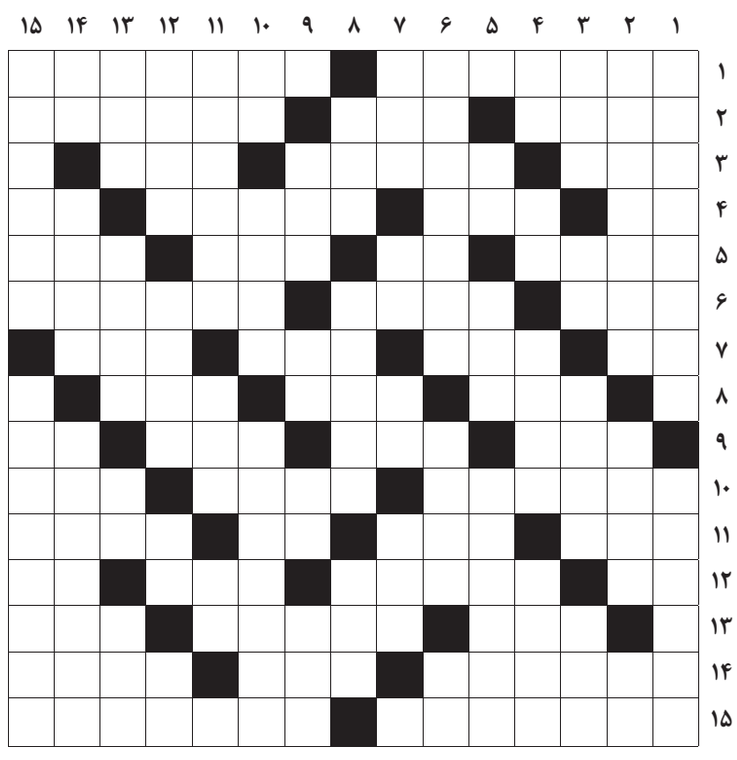

از راست به چپ

■ ۱- این سازمان در ۱۹۹۶ از سوی رهبران چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با هدف برقرار کردن موازنه در برابر نفوذ امریکا و ناتو در منطقه، پایه‌گذاری شد- نظافت، تصفیه و اخراج ■ ۲- آنزیم مبدل شیر به پنیر- سرآغاز شکست- پایتخت کشور کانگوروها ■ ۳- باغ غصب‌شده حضرت زهرا- آبزی باهوش- قسمت بالای پای انسان ■ ۴- خدای درویش- رنگ آتش- بنیانگذار سوئیسی صلیب‌سرخ- رنج و محنت ■ ۵- اتاقک تاریک- کم آذری- گرمی آتش- نهی شاعرانه از آمدن ■ ۶- ضلع روبه‌روی زاویه قائمه- نو عروس هزار داماد- هواپیمای بدون موتور ■ ۷- همسر مرد- ثروتمند- زندان- مباهات کردن ■ ۸- در خانه‌اش شبنمی توفان است- خندق بلا- شعبه‌ای از دین بودایی ■ ۹- تنبک- مکانی در مکه- اسب خسرو پرویز- ضمیر اشاره ■ ۱۰- دیو سپیدپای دربند است در تعبیر ملک‌الشعرای بهار- مکان و آشیان- پارکی در تهران ■ ۱۱- چرک و کثافت- از بام تا شام- حرف فقدان- ظرف آبگوشت ■ ۱۲- مساوی- حق معاینه طبیب- از رنگ‌های گرم- بالای فرنگی ■ ۱۳- درد و رنج- اولویت- دشمن فرشته ■ ۱۴- دریاچه‌ای در مریوان کردستان- از انرژی‌های طبیعی- تعمیر و اصلاح چیزی ■ ۱۵- اولین سکه‌ها در این دوره تاریخی در ایران ضرب شد- انجام آن قبل از مسابقه ورزشی ضروری است

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی گلدوزی سنتی نقش گل و بوته به صورت حلقه‌های تو در تو- فقیری و تهیدستی ■ ۲- پس‌انداز و ذخیره کردن- جانشین اسم- چهره شطرنجی ■ ۳- خوب و حسن- تلخ- مسلک سیاسی- کلمه سوالی ■ ۴- شکم‌بند طبی- عدد خرابی اوضاع- نامی برای شانه‌به‌سر- اندازه صدای هر سیستم صوتی ■ ۵- مروارید- درخت قالی‌بافان- جد بزرگ تهمتن ■ ۶- عنوان پادشاهان مغولی- جزیره مرجانی- باران اندک ■ ۷- فدراسیون بین‌المللی دو و میدانی- سوی و طرف- ماسه- زینت ■ ۸- آقا و سرور- آرا و فتاوای قضایی و شرعی- سبزی نقلی ■ ۹- شیرین‌تر از فرزند- شهر مرکبات- مایه حیات- از آلات موسیقی ■ ۱۰- صدمه و آسیب- نامی دخترانه از یک گل- شرمساری و شرمندگی ■ ۱۱- قند سوخته- بخشش و کرم- شهر برج طغرل ■ ۱۲- سرنیزه- ورقه‌های چاپی تبلیغاتی- وحشی- بنده و شما ■ ۱۳- پسر عرب- از گیاهان زینتی- شراب- برداشت محصول کشاورزی ■ ۱۴- طلا- رهبر حزب- بیماری فراموشی ■ ۱۵- آنچه که از کسی به جا ماند- ناسازگاری و تنفر غریزی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴		۵	۹	
		۶		۲				
				۵		۸		
۱		۷				۹		
۹	۸						۷	
۵					۸		۱	
			۱	۷	۴			۹
	۷							
			۹				۸	

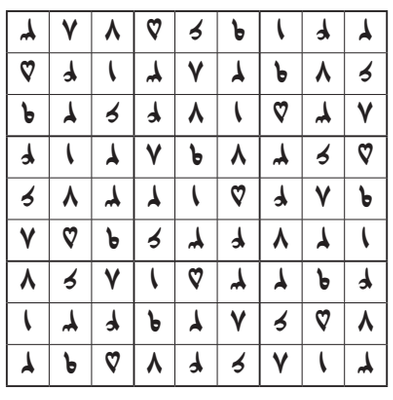

جدول کلمات متقاطع
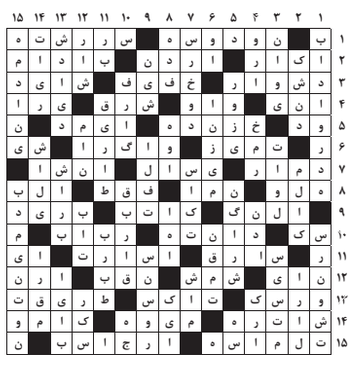
پاسخ جدول شماره ۷۳۸۱